

Studying Achaemenid Pax Persica on the basis of the goals of UNESCO's culture and peace education

Mahsa Veisi*

Abstract

The Achaemenian (330-550 BC) had a wide area at their disposal, which consisted of tribes with different rituals, languages and cultures. Their administration required the use of special ideas. The idea based on which the Achaemenids governed their subordinate nations is known as the Pax Persica, which has various dimensions. In today's world, the issue of peace and peaceful coexistence of different ethnicities is a topic that the United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization (UNESCO) focuses on in the culture of peace and it is trying to define the elements based on which the world will be at peace. The purpose of this research is a comparative study of the culture of peace in the Achaemenid period based on the current goals of UNESCO. And it seeks to answer the question that the culture of peace based on today's definition of peace culture and education in UNESCO, to what extent was manifested in the Achaemenid era? The results indicate that the establishment of the Pax Persica idea led to the formation of a peaceful atmosphere, which is largely based on today's UNESCO goals. This article has completed data collection through library studies and presents the results through historical description analysis

Keywords: Achaemenian, Pax Persica, Peace culture, Peace Education, UNESCO

* Institute for Humanities and Cultural Studies, Dept. of History of Iran, m.veisi@ihcs.ac.ir

Date received: 2022/10/28, Date of acceptance: 2022/11/23



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بررسی اندیشه صلح پاریسی هخامنشیان بر مبنای اهداف فرهنگ و آموزش صلح یونسکو^۱

مهسا ویسی*

چکیده

هخامنشیان (۳۳۰-۵۵۰ ق.م) گستره وسیعی را در اختیار داشتند که متشکل از اقوامی با آیین‌ها، زبان و فرهنگ‌های گوناگون بود. اداره آنها نیازمند به کارگیری اندیشه‌ای خاص بود. اندیشه‌ای که هخامنشیان بر مبنای آن ملل تابعه خود را اداره می‌کردند به نام صلح پاریسی شناخته شده که ابعاد گوناگونی دارد. در جهان امروز نیز بحث صلح و همزیستی مسالمت آمیز اقوام گوناگون موضوعی است که سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد (یونسکو) در غالب فرهنگ صلح بر آن تمرکز دارد و در تلاش است مولفاتی را تعریف کند که بر مبنای آن‌ها جهان در صلح قرار بگیرد. هدف از انجام این پژوهش بررسی تطبیقی فرهنگ صلح در دوره هخامنشی بر مبنای اهداف امروزی یونسکو است و به دنبال پاسخ گویی به این سوال است که فرهنگ صلح براساس تعریف امروزی فرهنگ و آموزش صلح در یونسکو تا چه میزان در دوران هخامنشی نمود یافته است؟ نتایج حاکی از آن است که برقراری اندیشه صلح پاریسی منجر به شکل‌گیری فضایی مسالمت آمیز شد که تا حد بسیاری مبتنی بر اهداف امروزی یونسکو است. مقاله حاضر گردآوری داده‌ها را از طریق مطالعات کتابخانه‌ای به سرانجام رسانده و نتایج را از طریق تحلیل توصیف تاریخی ارائه می‌کند.

کلیدواژه‌ها: هخامنشیان، صلح پاریسی، فرهنگ صلح، آموزش صلح، یونسکو

* استادیار پژوهشکده تاریخ ایران پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران،
m.veisi@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۷/۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۸/۱



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

در جوامع متفاوت امروزی تضمین تعامل‌های هماهنگ و مسالمت‌آمیز میان مردم و گروه‌های دارای هویت‌های فرهنگی متنوع، متکثر و پویا و ایجاد اشتیاق در آنان برای زندگی در کنار هم بسیار مهم و الزامی است. اتخاذ سیاست‌هایی برای افزایش حضور و مشارکت همه شهروندان ضامن انسجام اجتماعی سرزندگی و شور و نشاط جامعه مدنی و صلح هستند. قومیت‌گرایی، یکی از مسائل پیچیده بسیاری کشورها در دوران کنونی است و کشورهای قومیت‌گرای تنوعات فرهنگی، اجتماعی، قومی و مذهبی هستند، با چالش‌ها و پیامدهای گوناگونی در این زمینه مواجه‌اند و یکی از دغدغه‌های بنیادین و اساسی در این کشورها، موضوع چگونگی مدیریت این تنوعات اجتماعی، فرهنگی و قومیتی است. بر این مبنا در جهان امروز مسئله صلح (Peace) و همزیستی مسالمت‌آمیز (Peaceful co-existence) در عین تنوع فرهنگی (cultural diversity) یکی از چالش‌های اساسی است که در صورت برقراری فرهنگی برای پیاده‌سازی این امر شاهد جهانی به مراتب آرام‌تر خواهیم بود. برقراری این فرهنگ و ضابطه‌های ویژه‌ی آن ساز و کار اصلی سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد (یونسکو) را شکل می‌دهد که در غالب "فرهنگ صلح" Culture of (peace) و "تنوع فرهنگی" بر آن سرمایه‌گذاری شده است. هدف اصلی یونسکو ترویج فرهنگ صلح با استفاده از ابزارهای گوناگون از جمله ابزارهای آموزشی و فرهنگی است و گسترش فرهنگ صلح مرکز ثقل برنامه‌ها و مستندات یونسکو را شکل می‌دهد. ریشه‌های تاریخی این موضوع را می‌توان در بازه زمانی دوران هخامنشی (۳۳۰-۵۵۰ ق.م) در تاریخ ایران باستان مورد بررسی قرار دارد. تنوع فرهنگی که اقوام حاضر در گستره امپراتوری هخامنشی، داشتند به قدری بود که حکومت مرکزی را می‌توانست با چالش‌های عظیمی چون استقلال‌طلبی سیاسی و ایدئولوژیکی مواجهه کند و در عین حال با وجود رقبای سیاسی چون یونان که اغلب از شیوه تطمیع برای هم‌سوی کردن منطقه آسیای صغیر با خود و علیه امپراتوری استفاده می‌کرد، هر نوع فشار یا بی‌عدالتی از جانب حکومت مرکزی می‌توانست منجر به از دست رفتن برخی از مناطق شود و لذا شاهان این امپراتوری جهت برقراری آرامش در گستره خود، اندیشه‌ای را پیاده کردند که از آن به نام "صلح پارسی" (Pax Persica) یاد می‌شود که به عقیده نگارنده مهم‌ترین رکن آن عدم تبعیض ستم‌گرانه میان اقوام بود. و واکاوی عملکرد هخامنشیان در پایه‌گذاری اولین اندیشه تسامح و

مدارا برای اداره تنوع قومی موجود در گستره سیاسی آن‌ها از منظر تاریخی بسیار ضروری است. با توجه به آن چه که بیان شد سوال اصلی این مقاله این است که فرهنگ صلح براساس تعریف امروزی فرهنگ و آموزش صلح در یونسکو تا چه میزان در دوران هخامنشی نمود یافته است؟ پاسخ احتمالی این است که برقراری اندیشه صلح پارسی منجر به شکل‌گیری فضایی مسالمت‌آمیز شد که تا حد بسیاری مبتنی بر اهداف امروزی یونسکو است. البته لازم به توضیح است که نمی‌بایست چارچوب صلح پارسی را دقیقاً مبتنی بر چارچوب فرهنگ صلح یونسکو دانست چرا که صلح پارسی خود دو لبه داشت و نقطه مقابل آن سرکوب بود. یعنی برقراری آن مشروط به شرایطی بود که در مبحثی دیگر بدان پرداخته می‌شود. این در حالی است که هدف و کلیت چارچوب اهداف یونسکو تنها در صلح مطلق تعریف می‌شود.

هدف از این پژوهش بررسی تطبیقی فرهنگ صلح در دوره هخامنشی بر مبنای اهداف امروزی یونسکو است. مقاله حاضر گردآوری داده‌ها را از طریق مطالعات کتابخانه‌ای به سرانجام رسانده و نتایج را از طریق تحلیل توصیف تاریخی ارائه می‌کند.

۲. پیشینه تحقیق

موضوع صلح پارسی به طور کلی در برخی منابع مرتبط با دوره هخامنشی مورد بررسی قرار گرفته است و پژوهش‌هایی در این باره صورت گرفته است. برای مثال پیر بریان در کتابی با عنوان "وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی" به گونه‌ای تحلیلی وحدت و تمرکز سیاسی هخامنشیان را بیان و در عین حال تعامل فرهنگی میان آن‌ها و اقوام سرزمین‌های تابعه را بررسی می‌کند؛ علاوه بر این کتاب، وی در کتاب "تاریخ امپراتوری هخامنشی" (Briant, 1968) نیز تا حدودی به ابعاد این موضوع اشاره کرده است. مارگاریت کول روت نیز در "شاه و پادشاهی در هنر هخامنشی"، از منظر نقش برجسته‌ها به بررسی اندیشه شاهان هخامنشی پرداخته و بیان می‌دارد که نقوش برجسته هخامنشی در پی نمایش آرمان‌های شاه و پادشاهی و ایدئولوژی حکمرانی هخامنشی در چارچوب ماهیت جهانی و تنوع قومی و فرهنگی آن است (Root, 1979). دیگر پژوهشگری که اختصاصاً به مسئله پکس پرسیکا یا همان صلح پرداخته ماریا بروسیوس است که از جمله پژوهش‌های وی در این زمینه مقاله "پکس پرسیکا و مردم منطقه دریای سیاه"

(Brosius, 2010: 29-40) است که ساختارهای تئوری این ایدئولوژی را بررسی کرده و سپس نمود آن را در منطقه دریای سیاه عنوان می‌کند. وی در مقاله دیگری با عنوان "دیپلماسی پارسیان میان صلح پارسی و استراتژی تحمل صفر" (Brosius, 2012: 150-163) به بررسی چگونگی برقراری تعادل میان سیاست‌های صلح و جنگ در منطقه ایونیا در دوره هخامنشی پرداخته است. باب بکینگ در کتاب هویت در مصر پارسی: سرنوشت جامعه یهودیان الفانتین (Becking, 2020) مروری جامع بر زندگی و سرنوشت و نهایی یهودیان در مصر ارائه داده و در خلال آن نمودهایی از جنبه های صلح آمیز زندگی یهودیان در کنار سایر اقوام تحت الحمایه صلح پارسی با توجه به مولفه های صلح پارسی را بیان می‌دارد. در سایر آثار مرتبط با تاریخ و باستان‌شناسی دوران هخامنشی نیز بعضاً نویسندگان در حد چند سطر به این موضوع اشاراتی کرده‌اند. وجه مشخص این پژوهش نسبت به پژوهش‌های پیشین این است که به طور متمرکز به بازشناسی ابعاد و نمودهای گوناگون فرهنگ صلح پارسی و چگونگی برقراری آن در این دوره پرداخته و علاوه بر بررسی تاریخی این مسئله با مطالعه تطبیقی آن با فرهنگ صلح یونسکو ارتباط آن با دنیای معاصر را نیز بررسی می‌کند.

۳. صلح پارسی و مولفه‌های آن

فلات ایران از دیرباز تاکنون همواره محل سکونت اقوام گوناگونی بوده است و در سراسر تاریخ این فلات نوعی در هم تنیدگی قومی دیده می‌شود. این اقوام همواره به زبان‌های گوناگون سخن می‌گفتند و ادیان، مذاهب و آیین‌های مختص به خود را داشتند.^۲ امپراتوری هخامنشی نیز متشکل از اقوام، جوامع و نهادهای جداگانه‌ی اجتماعی، اقتصادی، قانونی و سیاسی بود. چنان که خود داریوش در کتیبه‌اش در تخت جمشید^۳ (D PH) تأکید می‌کند، این امپراتوری چنین گسترش یافت: "از سکاها که آن‌ها آن طرف سغد هستند از آن جا تا به حبشه (نوبیا): از هند از آن جا تا به سارد". بنابراین در دوران هخامنشی علاوه بر اقوام گوناگون ساکن در فلات ایران، سایر مناطق از جمله بین‌النهرین، آسیای صغیر، آسیای مرکزی، مصر و قفقاز نیز فتح و به گستره امپراتوری پارس ملحق شدند که ساکنان هر یک از این مناطق نیز، فرهنگ، زبان، دین و هویت مختص به خود را داشتند و در نتیجه گستره امپراتوری هخامنشی ترکیبی از اقوام گوناگون فرهنگی بود. گزنفون نیز در کوروشنامه (کتاب ۸، فصل ۲) اشاره کرده است که کوروش بر اقوامی فرمان

می‌راند که نه به زبان او سخن می‌گفتند و نه در میان خود زبان مشترکی داشتند. بنابراین بررسی این که چگونه یک قوم طبقه همگن از لحاظ سیاسی و فرهنگی موفق شده است تسلط خود را طی بیش از ۲۰۰ سال بر مجموعه سرزمین‌ها و جمعیت‌های پراکنده و ناهمگن حفظ کند جای تامل دارد.

رواداری بنیادی از دلایل دوام شاهنشاهی هخامنشیان طی دو قرن و نیم بود. سرزمین‌هایی که شاهنشاهان هخامنشی بر آن فرمانروایی می‌کردند پهناورترین امپراتوری‌ای بوده که تا امروز در جهان ثبت شده و پادشاهی‌ها و امپراتوری‌های بابل، آشور، مصر و لیدیه در آن تلفیق شده بودند. در واقع تا امروز کم بوده‌اند امپراتوری‌هایی که تنوع سرزمین‌ها و گونه‌گونی مردمانش از شاهنشاهی هخامنشیان بیشتر باشد (میدوز، ۱۳۹۲: ۱۷۹). به طور کلی آن چه عامل تعیین‌انجام ساختمان این امپراتوری بود روابط میان جمعیت فاتح یعنی پارسیان و جمعیت‌های مغلوب یعنی ملل تابعه بود. پارسیان برای انجام این مهم شیوه‌ای را برگزیدند که در نوع خود در تاریخ بسیار منحصر به فرد است و مولفه‌هایی را در بر می‌گیرد که مجموع آن‌ها روی هم رفته مصادیق ایدئولوژی صلح پارسی هستند. روند اندیشه صلح و مدارا در دوره هخامنشی از همان آغاز امپراتوری یعنی دوران کوروش بزرگ (۵۳۰-۵۵۰ ق.م) نهاده شد و تا پایان این دوران ادامه پیدا کرد. این شیوه رفتاری در دوران کوروش بزرگ و پسرش کمبوجیه (۵۲۲-۵۳۰ ق.م) آغاز شد و سپس داریوش (۴۸۶-۵۲۲ ق.م) این اندیشه را در قالب یک ایده همزیستی مسالمت‌آمیز درآورد و پس از سر و سامان دادن به اوضاع کشور، و آغاز کشورگشایی‌های جدید بر اساس یک چهارچوب خاص عمل می‌کرد و آن احترام به استقلال، ایدئولوژی، فرهنگ و زبان کشورهای فتح شده بود(در ادامه بحث، این موارد بررسی می‌شوند). در عین حال که قوانینی را وضع کرد که بتواند شهربی‌ها را نیز با تساهل کنترل کند و بنابراین می‌توان از یک صلح و برابری در عین حفظ و اجرای قوانین مربوط به مجازات و جنگ سخن گفت. این روند کمابیش تا پایان دوره هخامنشی بر جای ماند. اصطلاح رایج برای توضیح این اندیشه پارسیان، پکس پرسیکا یا پکس آکامینیکا (Pax Achamenica) است که به معنای صلح پارسی و یا صلح هخامنشی است. به طور کلی صلح پارسی اندیشه شاهان هخامنشی بود که بر دخیل کردن مردم تابعه در سازمان امپراتوری پارسیان تاکید می‌کرد. ایده مد نظر این بود که هر فرد بخشی از یک کل بود که با هم شاه را حمایت می‌کردند. در مقابل، و یا در نتیجه‌ی این حمایت، پادشاه صلح را در سراسر امپراتوری تضمین می‌کرد یعنی ثبات برای این مردمان. دستیابی به این

مشارکت با اقوام تابعه با احترام به فرهنگ، مذهب و هویت زبانی ایشان حاصل می‌شد (Brosius, 2010: 33). ویستهور نیز این ایدئولوژی را نظم صلح امپراتوری و تصویری از نظم کیهانی اهورامزدا تعریف می‌کند و آن را ایدئولوژی شاهی صلح و استراتژی اصلاحی هخامنشیان می‌داند که تایید آن را در کتیبه‌های سلطنتی هخامنشیان و هم چنین شمایل-نگاری در نقوش تخت جمشید و مقبره‌های شاهی می‌یابد (Wiesehofer, 2006: 50). به تعبیر بریان (۴۹:۱۳۸۸)

این ایدئولوژی معامله‌ای استوار بود که هر یک از طرفین در آن ذی نفع بودند؛ نخبگان محلی از جمله در بابل و مصر پذیرفتند که شاهان هخامنشی را به عنوان شاهان خود بپذیرند، اما بنابر سنت‌ها و ارزش‌های خود به ایشان خدمت کنند؛ در مقابل شاه بزرگ نیز متعهد می‌شد که امتیازات نخبگان محلی را به رسمیت بشناسد و به سنت‌های کشورهای ایشان کاری نداشته باشد.

مهم‌ترین سند برجای مانده از دوره هخامنشی که در آن برای نخستین بار از صلح و مدارا سخن به میان آمده، استوانه کوروش است. استوانه کوروش یا منشور کوروش لوحی از گِل پخته‌است که در سال ۵۳۸ ق.م به فرمان کوروش هخامنشی و به وسیله یک کاهن یا کاتب درباری بابلی و در ۴۵ سطر با موضوعات مختلف نگاشته شده است. لازم به توضیح است که مهم‌ترین اتفاق در این دوره فتح بابل در سال ۵۳۸ ق.م بود که به لحاظ رفتار مسالمت‌آمیز کوروش در تاریخ جایگاه ویژه‌ای دارد. سیاست کوروش نسبت به ملل تحت اطاعت درآورده شده با سیاست آشوری‌ها^۴ و بابلی‌ها در این زمینه تفاوت دارد. فرمانروایان آشوری و بابلی در چنین مواردی حداکثر مالیات و خراج را از ملت شکست خورده می‌گرفتند و از فشار و تعدی نسبت به آنان ابایی نداشتند و در صورت مقاومت پاره‌ای اوقات تمام مردمان را تبعید می‌کردند. در دوران کوروش به دستور او تمام بت‌هایی را که نبونعید^۵ به بابل آورده بود به جای اولیه‌شان انتقال دادند و او اجازه داد تا یهودیانی که به دستور و به اجبار شاهان بابل در آن شهر اسکان یافته بودند به موطن خود بازگردند. وی پس از فتح بابل نیروهای خود را با نیروهای بابلی به صفت مشخصه‌ی واحدی درآورد. اداره‌ی امور بابل را به همان نحو که بود ادامه داد هیچ چیز در ساختار اجتماعی کشور تغییر نیافت (داندامایف، ۱۳۹۴: ۷۴). علت آن که کوروش در ورود به بابل هم چون یک رهایی بخش مورد استقبال قرار گرفت آن بود که مردم بابل در این زمان به

دلیل بی‌احترامی نبونعید به مردوک (Marduk) خدای بابلیان و وضع مالیات‌های سنگین دچار رنجش بودند. روزگار نامه نبونعید^۷ در این باره گزارش می‌کند که شاخه‌های نی پیش پای او گسترانده شد، شهر غرق صلح و آرامش بود. کوروش برای سراسر سرزمین بابل صلح را بشارت داده بود (هیتس، ۱۳۹۶: ۱۰۵).

کوروش در استوانه در مورد خود چنین می‌گوید: منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار گوشه جهان (بند ۲۰)، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه شهر انشان، نوه کوروش، شاه بزرگ، شاه شهر انشان، از نسل پیش پیش، شاه بزرگ، شاه شهر انشان (بند ۲۱)، ... آن گاه که با آشتی به در {ون} بابل آمدم (بند ۲۲)، سپاهیان گسترده‌ام با آرامش درون بابل گام برمی‌داشتند. نگذاشتم کسی در همه {سومر و} اکد هراس آفرین باشد (بند ۲۴)، ... خستگی‌هایشان را تسکین دادم {و} از بندها (۴) رهایشان کردم. مردوک سرور بزرگ، از رفتار {نیک من} شادمان گشت (بند ۲۶)، ... من همه‌ی سرزمین‌ها را در صلح قرار دادم (بند ۳۶)^۸ به تعبیر اسرائیل (۲۱۸: ۱۳۸۲)

آنچه که کوروش در استوانه خود نگاشته است از دیدگاهی نوین درباره شخصیت بشری نیز حکایت دارد؛ که انسان‌ها ارزشی برابر و بنیادی دارند، هرکس می‌تواند بنا به گزینش خود خدا را بپرستد، آزادی حقیقی، آگاهی، حق تصاحب و حق زندگی صلح آمیز در هر کشور مورد نظر برای همگان پذیرفته شده است.

به طور کلی و به گفته گزنفون خط مشی حکومت کوروش بر سه اصل بنا شد: احترام به اصول و موازین زندگی همه اقوام و ملل تابعه، در دست داشتن مرزهای امن برای حفظ امپراتوری، رعایت عدالت و قانون‌مندی و تا پایان امپراتوری نیز بر جای ماند چنانکه گزنفون نیز تاکید کرده است همه پارس‌ها تا آخر عمر حکومت از این قوانین کوروش اطاعت کردند (کوروش نامه، کتاب ۸، فصل ۵).

بر مبنای کتیبه‌های شاهی هخامنشیان، شاه شهریاری با قدرت مطلقه بود که همه می‌بایست تابع قدرت و قانون او باشند. اما این بدان معنا نیست که او قدرت خود را به نحوی مستبدانه اعمال می‌کرد. او در مقام نگاهبان آفریده‌های اهورامزدا و به یاری او بر زمین فرمان می‌راند و ملزم به رعایت حدود و قوانین اخلاقی - سیاسی خداوندی بود (کورت، ۱۳۸۵: ۸۹). یک مضمون مهم فرمانروایی در سراسر تاریخ ایران مضمون فرمانروای دادگر

است و این امر برای نخستین بار در تاریخ ایران توسط هخامنشیان به روشنی بیان شده است. در حالی که هخامنشیان خود بر قدرت مطلق تاکید داشتند، ولی آن را در چهارچوب یک نظام اخلاقی جهان شمول به اجرا در می آوردند و بدین سان با آن پیوند می خوردند. بنابراین اقدامات آنها الزاماً اخلاقی به شمار می آمد. این موضوع که رفتار پادشاه فقط باید عادلانه باشد صراحتاً در متن کتیبه های سلطنتی (کتیبه داریوش در نقش رستم بندهای ۲، ۴، ۵؛ کتیبه داریوش در شوش D Se بند ۴، کتیبه خشایارشا بر لوحه سنگی بند ۲) باقی مانده است. که به معنای پذیرش اندیشه مزبور به عنوان یک خصیصه عمومی در فرمانروایی هخامنشی است و طوری بیان شده است که نام هر یک از شاهان هخامنشی را می توان به عنوان فرمانروای دادگر ذکر کرد و در آن گنجانید (گارثویت، ۱۳۸۷: ۱۰۴):

خدای بزرگ است اهورامزدا

که این جهان شگرف را که دیده می شود آفرید

که شادی را برای مردم آفرید

که خرد را در داریوش (خشایارشا) شاه گذاشت

داریوش (خشایارشا) شاه می گوید:

به خواست اهورامزدا من این سان هستم که

دوست راستی هستم

با دروغ دوست نیستم (بند ده کتیبه بیستون).

بر مبنای بازخوانی متن تمام کتیبه های شاهی (اکثریت قریب به اتفاق این کتیبه ها ساختاری یکسان دارند و به یک شکل آغاز می شوند)، ویستهووفر ویژگی های مهم سلطنت پارسیان را چنین برمی شمرد:

سلطنت شاه مدیون لطف اهورامزدا است، پادشاه موظف است از خلق خوب خدا محافظت کند ... نظم، نه هرج و مرج، صلح نه تنش، و حسن رفتار با رعایا و سخاوت سلطنتی، نه بی وفایی و نه رفتار غلط شاهانه بر کتیبه ها و تصاویر اقامتگاه های سلطنتی حاکم است (Wiesehofer, 2009: 88-89).

ویستهووفر معتقد است اگرچه چیزی شبیه " هویت ملی ایرانی " در کتیبه های سلطنتی قابل مشاهده است، اما ایدئولوژی شاهنشاهی در همان زمان با هدف ادغام نخبگان ملل تابعه در فرهنگ طبقه حاکم در سراسر امپراتوری، هیچ یک از ساکنان امپراتوری را مجبور

به انتخاب بین هویت "امپریالیستی" و "محلی" نکرد. منظور او از ایدئولوژی شاهنشاهی، همان صلح هخامنشی است که بر حمایت متقابل سلطنت و وفاداری افراد تاکید داشت. (Wiesehofer, 2009:89-90). با این حال، او هشدار می‌دهد که نباید بیش از حد نیز در مورد شخصیت بردبار این ایدئولوژی اغراق کرد و بر دو وجهی بودن آن تاکید می‌کند؛ از یک طرف، در نوشته‌های پادشاهان هخامنشی پیش فرض است که وفاداری به شاه یک امر عادی است و آنها تأمین عدالت، حقیقت و رفاه همه ساکنان امپراتوری را یک امر الهی و مسئولیت سلطنتی می‌دانند. به نوبه خود، رفاه ساکنان نیز مورد نظر خدایان است و اهورا مزدا پادشاه را به طور خاص برای این کارها واجد شرایط می‌کند. با این حال، کتیبه‌ها در مورد تهدید به سرپیچی نیز کاملاً واضح سخن گفته‌اند که باید مد نظر کسانی که نمی‌خواهند از فرمان الهی و سلطنتی پیروی کنند، باشد. دو وجه ایدئولوژی صلح هخامنشی در همه زمان‌ها همین بوده است (Wiesehofer, 2007:24). داریوش در نقش رستم نیز مانند بیستون "داد" را در برابر دروغ قرار می‌دهد. قابلیت او در فهم و داروی به او امکان می‌دهد که عدالت را در کمال آرامش به اجرا بگذارد، زیرا شاه می‌تواند بر هجوم خشم خود چیره شود (بریان، ۱۳۸۱: ۳۳۰-۳۲۹). در این باره هرودوت نیز می‌گوید شاه کسی را به سبب ارتکاب یک خطا به مرگ محکوم نمی‌کند؛ وی پس از آنکه نیک تامل نمود چنانچه کارهای بد گناهکار را بیش از خدمات وی بیابد تسلیم خشم می‌شود (کتاب یک، بند ۱۳۷). به تعبیر آملی کورت (۱۳۸۵: ۹۱) درونمایه عبارات کتیبه داریوش در نقش رستم این است که خصوصیات شاهی دادگر را وصف کند: اهورامزدا فرمانروا را با بینش و توانایی باز شناخت راستی از دروغ مجهز کرده است و این او را تضمین کننده‌ی عدالت و حافظ نظم اجتماعی می‌سازد. داریوش شاه در این بیانات در رتبه اول عدالت را نام می‌برد و در آن پایه و مبنای سلطنت مفید را می‌بیند، حق در مقابل بزرگ و کوچک، حمایت در برابر شکایت و دروغ از هرکسی که باشد، پاداش نیک و کیفر در برابر خدمت خوب و بد. داریوش در تمام عمر خود طبق این اصل رفتار کرد (یونگ، ۱۳۳۵: ۱۵۴). افزون بر آن در این متن‌ها از خویشتن‌داری که از مشخصات یک فرمانروای دادگر است تمجید شده است. همه این صفات تعادل جهان و خویشتن‌داری فرمانروا در کتیبه‌های معروف تخت جمشید نیز دوباره ظاهر شده است. پادشاه که اهورامزدا صفاتی نظیر قوه درک به او عطا کرده بود برقراری نظم و عدالت را تضمین می‌کرد؛ پاداش و مجازات عادلانه یک پیامد طبیعی بود که با بررسی قراین و صفات فطری پادشاهی حاصل می‌شد؛ صفات پادشاهی مشتمل بر

خصایص جسمانی نیز بود و این صفات نیز در متن سنگ نگاره‌ها به چشم می‌خورد شکارچی، کماندار، نیزه دار و سوارکار. استبداد به لحاظ نظری به خاطر وجود عوامل متعدد در امپراتوری هخامنشی به ویژه عامل جغرافیایی گسترده‌ی امپراتوری هخامنشی و نبود فناوری لازم برای اجرای آن، محدود می‌شد؛ مهم‌تر آنکه فرمانروایی هخامنشیان در یک چهارچوب اخلاقی تجلی می‌یافت (گارثویت، ۱۳۸۷: ۱۰۵). داریوش و خشایارشا در موارد متعدد ویژگی‌های دیگری را برای یک شاه خوب بیان می‌کنند (بریان، ۱۳۹۱: ۵۰۰). شاه خوب کسی است که به همه کسانی که به او یاری کرده‌اند یا در آینده یاری خواهند کرد لطف و عنایت داشته باشد داریوش با اشاره به راستی که راهنمای همه کردارهای او بوده است. در کتیبه بیستون (ستون چهار، بند ۶۳) می‌گوید

من بنا بر راستی عدالت رفتار کردم نه به ناتوان بد کردم و نه به توانا آن کس را که با خاندان شاهی همراهی کرد و او را نیک نواختم و آن که زیان رسانید او را سخت کیفر دادم. او همچنین به جانشینان خود هشدار می‌دهد که با کسی که دروغگو یا خشن است دوستی نکنند بلکه او را مجازات کنند (ستون چهار، بند ۶۴).

یا در کتیبه نقش رستم (بند ۴) می‌گوید "مردی که مرا یاری کند به اندازه یاری اش او را پاداش می‌دهم". خشایارشا نیز در کتیبه حوالی تخت جمشید خود عیناً همین سخن را می‌گوید: مردی که مرا یاری کند به اندازه یاری اش او را پاداش می‌دهم (بند ۴ X Pi) داریوش در (بند ۶ D Nb) می‌گوید آنچه یک مرد می‌کند یا هنگامی که چیزی را بسته به توانش می‌آورد من خوشنود می‌شوم و خوشنودی من بسیار است و راضی هستم و خشایارشا می‌گوید (بند ۶ X Pi) آنچه یک مرد می‌کند یا هنگامی که بسته به دارایی اش چیزی می‌آورد من از او خوشنود می‌شوم و خوشنودی من بسیار و راضی هستم، من به مردان وفادار چیزهای بسیار می‌دهم.

از سایر شاهان هخامنشی نیز کتیبه‌هایی برجای مانده (کتیبه اردشیر اول $A^1 Pa$ ؛ کتیبه‌های داریوش دوم $D^2 Sa$ و $D^2 Sb$ ؛ کتیبه‌های اردشیر دوم $A^2 Hc$ و اردشیر سوم $A^3 Pa$) که در تمام این کتیبه‌ها اهورامزدا خدای پارسیان را به عنوان خدای اصلی شاهان هخامنشی رسمیت می‌بخشند که شاه پارسی با توجهات و حمایت وی عمل می‌کند و اساس حکومت وی ارزش‌های اخلاقی است که اهورامزدا نهاده است. حکومت وی حکومت خودخواهانه یک حاکم مستبد نیست بلکه تحت حکم کردارهای نیک اخلاقی و راستی است. بنابراین

می‌توان در یک جمع‌بندی کلی اظهار کرد که شاهان هخامنشی به ویژه داریوش که بنیان‌داد شاهی و مدارا را در امپراتوری از نو برنهاد در کتیبه‌های خود به صراحت بر این امر تأکید کرده‌اند و به دفعات چارچوب صلح پارسی و اندیشه حاکم بر نحوه کشورداری و نگه‌داری سرزمین‌های تابعه را بیان می‌کنند. کتیبه‌های شاهی معتبرترین منابع در این باره هستند که جای هیچ‌گونه شکی را باقی نمی‌گذارند.

از طرفی این اندیشه به وضوح و زیبایی در نقوش برجای مانده از این دوران نیز نمود یافته که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

نقوش برجسته تخت جمشید بر ایدئولوژی شاهنشاهی و نمایندگی فرمانروا، که پیش‌تر در بیستون یا در منشور کوروش دیده شد، تأکید می‌ورزد. درون‌مایه اندیشه صلح در مجموعه سلطنتی تخت جمشید بازتاب یافته است. اضلاع سکوها و پلکان‌های بزرگ منتهی به کاخ ستوندار آپادانا با نقش برجسته‌هایی آراسته شده‌اند که هیئت‌های نمایندگی سرزمین‌های تابعه ایران را در انتظار باریابی به حضور شاه با هدایای گرانبها به نشانه پذیرش قدرت او و فرمانبرداری خویش نشان می‌دهند؛ در برابر پذیرش نظامی ایزدی شاهنشاهی ایران، صلح و آرامش خدا داده حفظ خواهد شد (کورت، ۱۳۸۵: ۸۳).

نقشی که به عنوان تجسم پادشاهی پارسی در اینجا پدیدار می‌شود نقش شاه در بارعام است. صحنه بارعام تصویر شاه را در وضعیت صلح نشان می‌دهد که در عین حال نشان‌دهنده تمایل وی به پذیرفتن اتباع خود است این نقش به اندازه زمینه‌ای که این صحنه در آن تصویر شده است یعنی مردمان هدیه آورنده از سرزمین‌های دیگر در حال بالا رفتن از پلکان همراه محافظان و خود خدمتگزاران اهمیت دارد. این بار یافتن به حضور شاه محدود به کسانی که به تخت جمشید می‌آمدند و اجازه بارعام می‌یافتند، نبود. شاه برای اطمینان از اینکه حضورش در سراسر شاهنشاهی حس می‌شود چندین اقامتگاه شاهی را در تختگاه-های کشورهای تحت حکومت خود دایر نگه می‌داشت یعنی در هگمتانه بابل و شوش (بروسیوس، ۱۳۹۰: ۵۴-۵۲؛ بروسیوس، ۱۳۸۸: ۶۰). در نقوش تخت جمشید شاه به عنوان گیرنده (و توزیع کننده) هدایا است و آوردن هدایا (و نه خراج) در تخت جمشید، عملاً از خصوصیات هخامنشیان است: فرآورده‌های مهم و نمونه هر یک از اقوام، یا کالاهای مجلل، برای شاه آورده می‌شوند و بنابراین نماد همبستگی میان فرمانروا و رعایای او هستند، چه خود خواسته باشند و چه شاه توصیه کرده باشد. شاه مورد حمایت اتباع

خود، یعنی فرمانروایی که بر تخت نشسته و قطعه‌ی بزرگ هدیه در دست نمایندگان اقوام شاهنشاهی مضمون چشمگیر دیگری از هنر نقش برجسته تخت جمشید است و مانند حاملان هدایا نماد اقتدار سلطنتی در سراسر شاهنشاهی به منزله یک کل است (ویستهورف، ۱۳۷۸:۴۳).

در این نقوش نمایندگان ملل تابعه هر کدام با پوشاک مخصوص به خود برای دادن هدیه به حضور داریوش شاه رسیده‌اند و اثری از زور و اجبار در این تصاویر دیده نمی‌شود (Root, 1979:284). در این صحنه‌ها هیچ‌کس را نمی‌توان در حالت خضوع یا سرافکننده دید و نمایندگان ملل نه به عنوان شکست خوردگان یا برده بلکه همه به‌طور یکسان عضو جامعه بزرگ جهانی هستند و همه ملل به صورت شخصیت مستقل و متکی به خود نقش شده‌اند. فاصله هر ملت به وسیله یک درخت سرو، که درخت مقدس می‌باشد، از دیگری جدا شده‌است. درجه‌بندی نمایندگان ملل بر پایه فرهنگ و سابقه یا دوری و نزدیکی آنهاست مانند مادها، ایلامی‌ها، خوزی‌ها، بابلی‌ها، آشوریان (پورعبدالله، ۱۳۸۶). هر یک از رهبران هیئت‌های نمایندگی توسط حاجبی که دست او را به دست گرفته به شکلی مهرآمیز و یاورانه به داخل هدایت می‌شود؛ این راهنمایان به تناوب جامه‌ی پارسی و مادی به تن دارند (والزر، ۱۳۵۲:۱۰۷). تمامی حواشی نقوش تخت جمشید با نقوش گیاهی روزت پوشانده شده است که به اعتقاد هال نماد سنتی خورشید و بازگو کننده نیروی حیات بخشی است (Hall, 1996). تجسم سان خراجگزاران و اقوام تابعه قبل از هخامنشیان، در بین‌النهرین وجود داشت؛ این بازنمایی‌ها به فرمانروایان این سرزمین فرصت می‌داد که قدرت خود را به رخ دیگران بکشند و به پیروزی‌هایشان هیبت ببخشند. اما در تصاویر بین‌النهرینی به ویژه آشوری این تصاویر بسیار خشن و اغلب خراجگزاران به شمایل زندانیان زنجیر شده به تصویر کشیده شده‌اند (والزر، ۱۳۵۲:۱۰). اما صف نقوش برجسته‌ی آپادانای تخت جمشید در زمینه تجسم خراجگزاران شرق باستان، شیوه نوینی دارد و از نمایش قدرت سلطنتی بر مغلوبانی که خراجشان را بر دوش می‌آوردند، چنانکه رسم آشوری چنین بود، به صحنه‌ای پدران شامل فرمانبرداران وفاداری که برای روز نوروز به سرور و شاه خود پیشکش می‌آورند تبدیل گشت (والزر، ۱۳۵۲:۳۳). در تمام نقوش برجسته هخامنشیان صحنه‌های مرتبط با جنگ یا خشونت تنها در دو صحنه دیده می‌شود: ۱- صحنه‌ای داریوش شاه روی گئوماتا در بیستون پا گذاشته و ۲- تصاویر تکراری تخت جمشید از درگیری شاه قهرمان که یک حیوان-هیولا را می‌کشد. (Root, 1979: 303-308). که مورد اول بخشی از بیان کاملاً

نمادین پیروزی داریوش شاه و بر تخت سلطنت نشستن است؛ در مورد دوم هیولاهایی با بدن شیر، شاخ‌های گاو، پنجه‌های عقاب و دم عقرب که این موجود نماد دروغ و اهریمن است. این صحنه‌ها نماد پیروزی نظم و انضباط است و بیانی استعاری از قدرت نظامی و معنوی شاه (Tuplin, 2017:35) در صحنه‌های دیگر شاه بر تخت عظیم خویش نشسته و اتباع شاهنشاهی تخت او را نگه داشته‌اند. این تصویر در نقش برجسته‌های قبور هخامنشی در نقش رستم و تخت جمشید هم تکرار می‌شود و به طور نمادین نشان می‌دهد که شاه از حمایت اقوام زیر قلمرو خویش برخوردار و شهریارش بر آنان استوار است. در یک کلام تصویر صلح پارسی است که نشان داده شده است (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۱۰۷-۱۰۶؛ بروسیوس، ۱۳۹۰: ۱۰۰). نکته اساسی آن جاست که اقوامی که به آن‌ها اشاره شده است گرچه خصلت فردی خود را حفظ کرده‌اند، اکنون در خدمت شاه با یکدیگر متحد شده‌اند شاهی که افتخار خدمت و اطاعت از او به آنها ارزانی شده است و تخت شاهی را بر دستان خود حمل می‌کنند. این نقش را علاوه بر داریوش، سایر پادشاهان نیز هم بر نمای مقبره خود و هم در برخی ورودی‌های کاخ‌های تخت جمشید نقر کرده‌اند. که مفهوم آن این است که شاه پارسی بر انواع مخلوقات الهی چیرگی دارد؛ او مهارت‌ها و منابع اقوام گوناگون را گرد هم آورده و در خدمت خود و سرزمین پارس به کار گرفته است (کورت، ۱۳۸۵: ۸۳). نه فهرست ملل تابعه در کتیبه‌ها و نه تصاویر نقش برجسته‌ها از اقوام، نمی‌خواهند تصویری واقع‌گرایانه از سازمان اداری یا جغرافیایی شاهنشاهی ارائه دهد؛ بلکه منظور بیشتر انتقال اندیشه‌ی قدرت پادشاهی و شاهنشاهی است. با قضاوت از روی نقش برجسته‌های آپادانای تخت جمشید و نقش حمل‌کنندگان تخت شاهی در نقش رستم و تالار صد ستون هم چنین کتیبه‌های سلطنتی، هیچ تمایزی میان سرزمین‌های اصلی و سرزمین‌های حاشیه‌ی امپراتوری به نظر نمی‌رسد. این فرضیه هر یک از اقوام را با ظاهری برابر به نمایش می‌گذارد. بنابراین نه کتیبه‌ها و نه نقش برجسته‌ها نمایش دهنده واحدهای سیاسی اداری نیستند بلکه ابزار تبلیغاتی حکومت با هدف القای "برابری" اقوام مختلف است (Brosius, 2010: 33). هر چند شاهان هخامنشی می‌کوشیدند تا تصویری صلح‌آمیز از شاهنشاهی ارائه دهند، اما در زیربنای آن قابلیت نظامی پنهان بود که در آن به هیچ وجه تردید روا نیست (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۹۰؛ بروسیوس، ۱۳۹۰: ۸۳)

به اعتقاد بریان (۱۳۸۸: ۲۵۲) این موضوع که هخامنشیان می‌کوشیدند نخبگان کشورهای مغلوب و مفتوح را جذب و هوادار خود کند کاملاً درست است و چه بسا معنای سخنان

هرودوت (کتاب ۳، بند ۶۷) درباره سرنوشت شاهان مغلوب که با بزرگواری با ایشان رفتار می‌شد نیز همین باشد. این سیاست به شاهان بزرگ امکان می‌داد تا مرحله انتقال از قدرت پیشین به خود را با نرمی و آرامش سازمان دهد. در ملل تابعه شاهان بزرگ به جای آن که در جامه‌ی بیگانگانی پدیدار شوند که به قصد زیر و رو کردن قلمروهای پادشاهی و جامعه‌های موجود آمده‌اند، کوشیدند تا سنت‌های محلی را در همه جا برای بلند مدت متعلق به خود بنمایند و در کسوت حامیان معابد و قربانگاه‌ها درآیند. چنین استراتژی به نخبگان و برجستگان کشورهای مغلوب نیز امکان می‌داد تا در دستگاه حاکمه جدید شاهنشاهی سهمی برای خود داشته باشند. اگر چه اجرای این سیاست با موانع و تضادهایی رو به رو شد (بریان، ۱۳۹۱: ۱۳۳). نفوذ هخامنشیان جز در نواحی اندکی که گاه‌گاه بر آن تسلط داشتن در همه مناطق از لحاظ جغرافیایی محدود و از لحاظ اجتماعی سطحی بود. آنان در مناطقی که با کشورگشایی یا الحاق به دست می‌آوردند یا نظام حکومتی و اداری آن جاها را می‌پذیرفتند یا اصلاحاتی اندک که در آن انجام می‌دادند و هیچ تغییر ریشه‌ای ایجاد نمی‌کردند. سلسله مراتب اداری موجود را با کارمندان کشوری شاهنشاهی و افسران نظامی خود در رأس آن می‌پذیرفتند و تقویت می‌کردند و به الگویی با معیار خود تغییر نمی‌دادند (بریان، ۱۳۸۸: ۴۱). ایدئولوژی صلح پارسی از حضور پادشاه در زندگی فرهنگی ملل تابعه نیز بهره می‌برد. با به رسمیت شناختن ویژگی‌های فرهنگی محلی هر جماعت فرهنگی، امپراتوری امکان بقای خود را داشت. شاهان هخامنشی می‌کوشیدند از ساختارهای قبلی موجود در ملل فتح شده به عنوان حامل و ناقل قدرت خویش که به تازگی و با زور برقرار کرده بودند استفاده کنند و از این رو ادامه‌دهندگان این ساختارها شدند و نه نابود کنندگان آن‌ها (بریان، ۱۳۸۸: ۴۸). مهمترین آن احترام به مذهب و آیین‌های ملل تابعه بود. هخامنشیان تلاش زیادی به عمل نیاورد که کشورهای تابعه را با سطح تمدن و فرهنگ خود هماهنگ و یکسان کند، زیرا شاهنشاهان هخامنشی خوب می‌دانستند که تمدن‌های کهن‌تری در کشورهای تابعه وجود دارد (Vander Spek, 2014). داریوش نیز با آنان با سیاست و تدبیر ماهرانه‌ای رفتار کرد. تمدن و فرهنگ و مذهب و زبان و هنر ملت‌ها را حمایت کردند و امتیازاتی نیز به آنان بخشیدند تا در امپراتوری پارسی احساس آرامش و همبستگی کنند (بختورتاش، ۱۳۵۱: ۳۸۴). دستگاه اداری پارسیان در مسائل مذهبی معمولاً مدارا گر بود و خود را با هر مذهبی تطبیق می‌داد و به آداب و عادات و اعمال و مناسک هر مذهب علاقه نشان می‌داد و در هیچ جا نمی‌کوشید تا مذهب و آیین‌های خود را به زور و

با صدور فرمان تحمیل کند (بریان، ۱۳۸۸: ۴۱). به دلیل وجود مردمی با مذاهب گوناگون در قلمرو ایرانیان، شاهان ایرانی نسبت به عملکرد مذهبی مردم دیدگاه متساهل و بردبارانه‌ای داشتند. آن‌ها نه فقط به مردم اجازه می‌دادند که به شیوه‌ی خودشان عبادت کنند، بلکه مخارج مالی برخی از آن‌ها را هم تامین کرده و معابدی برای خدایان سایر مذاهب بنا می‌کردند (Dandamaev and Lukonin 1989: 348-49). البته این در صورتی بود که وجود خدایانی که می‌پرستیدند مغایرتی با ترویج صلح و نظم نمی‌داشت (ویستهوفر، ۱۳۷۸: ۸۰) اما اگر چه هخامنشیان هیچ‌گاه آیین مذهبی دربار خود را بر مردمان تابعشان تحمیل نمی‌کردند، بلکه در برابر آیین‌ها و مذاهب اقوام دیگر، هر قدر هم که متفاوت بودند، موضعی روادارانه در پیش گرفتند، در این رواداری مذهبی محدودیت‌هایی هم وجود داشت که با مسائل سیاسی پیوند داشت (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۱۰۰). از جمله ویژگی‌های مرتبط با ادامه ساختارهای فرهنگی قبلی در ملل تابعه این بود که پارس‌ها در ورود به این مناطق، چنانچه در آن سرزمین کاخ یا سکونتگاه اداری از قبل موجود بود در همان ساکن می‌شدند و دست به ساخت و سازهای جدید نمی‌زدند (Bill, 2010: 15). بهترین نمونه از این شیوه پارسی، لیدیه است که پس از فتح آن جا توسط کوروش بزرگ که منجر به فتح تمامی سرزمین‌های آسیای صغیر شد، در همان کاخ کروسوس پادشاه سارد ساکن شدند و همانجا مقر شهرت سارد شد (هژبری نوبری و ویسی، ۱۳۹۲: ۷۵). احترام به زبان ملل تابعه از دیگر مولفه‌های صلح پارسی بود و زبان نیز از جمله عناصری بود که هخامنشیان در راستای احترام به ملل تابعه، تاکید بر تحمیل آن نداشتند. شاهان هخامنشی، فرمانروای یک امپراتوری بر مبنای به رسمیت شناختن استیلای دولت مرکزی توسط کشورهای تابعه بودند و این، ویژگی بنیادین قلمرو هخامنشی است (فاگل سانگ، ۱۳۹۷: ۲۳۶). هخامنشیان فاتح به هیچ رو قصد نداشته‌اند که سرزمین‌های مفتوح را از لحاظ فرهنگی هم‌سان یا متحد سازند. مثلاً پارسیان نمی‌کوشیدند تا نه زبان و نه دین خود را اشاعه دهند و بر عکس احترام فراوانی برای کیش‌ها و آیین‌ها و معابد محلی خود نشان دادند و هر قوم می‌توانست سخن گفتن به زبان خود و استفاده از خطی را که به خودش تعلق داشت ادامه دهد (بریان، ۱۳۸۱: ۱۲۹). به اعتقاد روت دانستن زبان‌های اتباع خود و برگرداندن فرمان‌های مرکز به این زبان‌ها یعنی: "من همه شما را میشناسم، من به درون حامل اصلی فرهنگ‌های شما به خوبی رسوخ کرده‌ام و از این پس به عنوان ابزار اعمال قدرت خود بر شما از آنها بهره خواهم گرفت" (Root, 1990: 115-139).

۴. یونسکو، فرهنگ صلح و مقایسه با اندیشه صلح هخامنشی

صلح در لغت به معنای آشتی و دوستی (فرهنگ معین، ذیل صلح) و یکی از آرمان‌های مهم جهانی است و در تعریف مفهوم آن حداقل دو برداشت متفاوت در جوامع مختلف را می‌توان بیان کرد. یک برداشت به معنی عدم وجود جنگ یا برخورد است. اما در برداشت دوم صلح عبارت است از تلاش برای ایجاد جامعه‌ای برابر که در آن کرامت و شان انسانی مورد توجه قرار گیرد، همکاری و مشارکت ترویج گردد، افراد نیازهای فیزیکی، اجتماعی و روان‌شناختی خود را به طور صلح‌آمیز دنبال نمایند (Fujikane, 2003: 137). بنابراین صلح فقط به معنای نبود جنگ نیست بلکه حضور در یک جامعه مدنی و سرشار از عدالت، تفاهم، دیگ‌پذیری، آزادی، دموکراسی و عاری از خشونت است که بیانگر صلح است (فلاح‌نودهی، ۱۳۸۸: ۵۷). از دیرباز اندیشمندان سیاسی در تلاش بوده‌اند تا نهادها و سازوکارهایی کارآمد برای پرهیز از خشونت و جنگ پیشنهاد کنند و پیامد این امر را ایجاد صلح و آرامش می‌دانند؛ صلحی فراگیر صرفاً با اتکا بر مفهوم عدالت بنیاد نهاد که حقی برابر را برای همگان به رسمیت بشناسد و افزون بر جامعه داخلی، روابط بین کشورها را نیز سامان دهد (براتعلی‌پور، ۱۳۹۳: ۲۲۳). اهمیت آموزش صلح در جهان امروز تا حدی است که انجمن تخصصی با عنوان موسسه بین‌المللی آموزش صلح (International Institute for Peace Education) تاسیس شده است و هر سال با گرد هم آوردن متخصصان سرتاسر جهان، موضوعات مرتبط با صلح را مورد بررسی قرار می‌دهد^۹ (Jenkins, 2008: 166). صلح به همراه خود امنیت را نیز می‌آورد؛ واژه امنیت به نوعی احساس روانی اطلاق می‌شود که در آن به خاطر مبرا بودن از ترس، وضعیت آرامش و اطمینان خاطر احساس می‌شود. در مفهوم کلی امنیت به بر حذر بودن از خطراتی اطلاق می‌شود که منافع و ارزش‌های انسان‌ها را مورد تهدید قرار می‌دهد (اشرفی، ۱۳۹۳: ۸۶).

در منشور سازمان ملل متحد (Charter of the United Nations) مصوب سال ۱۹۴۵ میلادی آمده است که صلح حالتی است که در آن جنگ حکمفرما نباشد و در مفهومی وسیع‌تر نهاد یک نظم بین‌المللی مبتنی بر عدالت است^{۱۰}. بعدها مجمع عمومی سازمان ملل متحد (United Nations General Assembly) نیز در اعلامیه‌ای که در نهم دسامبر ۱۹۹۱ تصویب کرد مقرر کرد صلح فقط نبود جنگ نیست بلکه روند مثبت و پویا و مشارکتی است که گفتگو را تشویق می‌کند و حل درگیری‌ها را از طریق مسالمت‌آمیز با تفاهم و

همکاری متقابل امکان‌پذیر می‌سازد. در بند ۳ همین قطعنامه مقرر شده است توسعه کامل فرهنگ صلح به تحقق موارد متعدد منوط شده است که عدم خشونت یکی از موارد آن است^{۱۱} کنفرانس عمومی یونسکو نیز در هجدهمین اجلاس^{۱۲} خود اعلام نمود که صلح واقعی صلحی عادلانه و سازنده است. نباید صلح را تنها به مفهوم نبود جنگ دانست بلکه وجود یک نظام دموکراتیک در روابط بین‌المللی بر مبنای منافع مشترک و با محدوده احترام به حقوق بشر می‌تواند صلح واقعی تلقی شود. بر مبنای تعاریف ارائه شده در بالا و با استناد به مفاهیم مورد نظر سازمان ملل متحد و یونسکو مفهوم مورد نظر این پژوهش از صلح حالتی است که در آن جنگ حاکم نیست و شرایط مبتنی بر عدالت است.

با این تعبیر از صلح می‌توان گفت هخامنشیان در ۵۵۰ سال قبل از میلاد توانستند برای اولین بار مفهوم صلح مبتنی بر عدالت را در جهان باستان ارائه دهند. آن‌ها صلح را تنها به معنای عدم جنگ معنا نکردند و هدف آن‌ها از ارائه اندیشه صلح پارسی، بر پایه عدالت و دادگری در جامعه بود؛ این اندیشه عدالت و دادگری بر پایه مفهوم اشه و یا همان ارته است. مولفاتی چون احترام به مذهب و زبان و فرهنگ و هنر و ساختار ملل تابعه در نهایت منجر به تاسیس جامعه‌ای شد که در آن کرامت و شان انسانی مورد توجه بود و با تمام سرزمین‌ها از هر نژاد و کیش و آیین به یک شکل رفتار می‌شد و قوانین ثابتی برای اداره آن‌ها وجود داشت بی آنکه عوامل فرهنگی در نوع اجرای قوانین برای هر منطقه دخیل باشد. مولفه‌های برگزیده شده در اینجا یعنی عدالت (بنا بر ادعای شاهان هخامشی در کتیبه‌های خود)، تفاهم (بر مبنای داد و ستدهای فرهنگی)، دیگرپذیری و آزادی (بر مبنای عدم تحمیل مذهب، زبان، هنر و فرهنگ خود به سایرین) و عدم خشونت (بر اساس شیوه اداره ملل) بیانگر جامعه‌ای در صلح برابر تعریف امروزی در دوران هخامنشی است و می‌توان گفت عنوان صلح پارسی به درستی برای این اندیشه برگزیده شده است.

اما اصول اصلی فرهنگ صلح که مورد نظر یونسکو است، شامل ارزش‌ها، نگرش‌ها و الگوهای رفتاری مبتنی بر نفی خشونت و احترام به حقوق بنیادین و آزادی تمامی انسان‌هاست که قدرت آن از سلاح نخواهد بود بلکه از مشارکت گفتگو و همکاری نشات می‌گیرد. این فرهنگ باعث گسترش یک جامعه هم‌مدل می‌شود و از حقوق همه افراد ضعیف جامعه محافظت می‌کند. فرهنگ صلح از سنت‌ها، فرهنگ‌ها، زبان‌ها، مذاهب و چشم‌اندازهای سیاسی تغذیه می‌شود و هدف آن جهانیست که در آن تنوع غنی فرهنگ‌ها

در فضایی از تفاهم و شکیبایی و وحدت در کنار یکدیگر وجود دارد (دستوری و امینایی، ۱۳۹۶: ۹۳). دیباچه منشور یونسکو مصوب ۱۶ نوامبر ۱۹۴۵^{۱۳}، بیان می‌دارد که صلح اگر قرار است پایدار بماند، باید براساس همبستگی معنوی و عقلانی بشر بنا شود، هم‌چنین با یادآوری این که اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر^{۱۴} تاکید دارد هرکس محق است از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود (ماده ۱۸). هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد (ماده ۱۹) و آموزش باید حسن تفاهم، گذشت و احترام به عقاید مخالف و دوستی بین تمام ملل و جمعیت‌های نژادی یا مذهبی را ترویج دهد (ماده ۲۶). ایده فرهنگ صلح یونسکو در ابتدا در کنفرانس بین‌المللی صلح در اذهان انسان‌ها از جولای ۱۹۸۹ در یاماسوخو ساحل عاج برای یونسکو مطرح شد. کنگره از یونسکو درخواست کرد که با توسعه یک فرهنگ صلح مبتنی بر ارزش‌های جهانی احترام به زندگی، آزادی، عدالت، یکپارچگی، شکیبایی، حقوق بشر و عدالت جنسیتی بی‌شش جدیدی از صلح را ایجاد کند (دستوری و امینایی، ۱۳۹۶: ۱۰۴).

در سال ۱۹۹۹ سازمان یونسکو مولفه‌های آموزش صلح خود را بدین شرح اعلام کرد^{۱۵}: که شامل دموکراسی (حقوق بشر)، تعاون و همبستگی، حفظ فرهنگ‌ها، خود و دیگری، جهان وطنی، حفاظت از محیط زیست و معنویت بود؛ در اینجا تفسیری از همسویی سلوک هخامنشیان با این مولفه‌ها ارائه می‌شود:

مولفه‌های آموزش صلح یونسکو	سلوک هخامنشیان بر مبنای این مولفه‌ها
دموکراسی (حقوق بشر): اعتقاد به این که تمامی افراد در برابر قانون یکسان هستند و در زمینه مشارکت و بیان عقیده آزادی دارند (آموزش صلح یونسکو، بند ۱)	تاکید بر برابری در زمینه عقاید در استوانه کوروش در دوران هخامنشی بیان شده و برقراری قانون یکسان برای همگان موضوعی است که در تمامی کتیبه‌های شاهی بر آن تاکید شده و در عمل نیز اجرا می‌شده است. همان طور که در فصل پیش به تفصیل بیان شد هخامنشیان برای اداره سرزمین پهناور خود از یک قانون پیروی می‌کردند و آن برقراری صلح و آرامش در سرزمین در عوض وفاداری به شاه بود؛ قانونی که در تمام دوران امپراتوری برجای ماند و هیچ یک از پادشاهان خلاف آن عمل نکردند.
تعاون و همبستگی: درک ارزش همکاری و احترام و وابستگی متقابل در میان افراد و جوامع در جهت یک هدف مشترک (آموزش صلح یونسکو، بند ۲)	هخامنشیان در اداره سرزمین خود بر مبنای صلح پارسی به درک میزان اهمیت تعاون و همبستگی رسیده بودند. براساس آثار برجای مانده از این دوره که بررسی شد آنها توانسته بودند احترامی متقابل بین اقوام متفاوت سرزمین خود به وجود آورند و همکاری آن‌ها را در نگهداری حکومت خود جلب کنند؛ نقش برجسته‌های برجای مانده از حاملان تخت شاهی که در فصل پیش عنوان شد؛ نمونه بارز این تعاون و همبستگی است که نشان می‌-

بررسی اندیشه صلح پارسی هخامنشیان ... (مهسا ویسی) ۳۰۵

<p>دهد میان حکومت با اقوام و همچنین میان این اقوام با یکدیگر نوعی همکاری و همبستگی بر مبنای احترام برای حفظ یک هدف مشترک که پشتیبانی از امپراتوری بوده وجود داشته است.</p>	
<p>در زمینه حفظ فرهنگ و احترام به فرهنگ شخصی و میراث هر سرزمین نیز هخامنشیان پیشگام بودند. گفته شد که از مولفات صلح هخامنشی حفظ فرهنگ‌های ملل تابعه بود و عدم تخریب عناصر فرهنگی آنها که مربوط به دوران قبل از ورود هخامنشیان می‌شد. در این بستر بود که اقوام این امپراتوری توانستند هر آن چه میراث از دوران قبلی خود داشتند حفظ کنند و بر اساس داده‌های باستان‌شناسی لایه‌ی فرهنگی مغفولی از این دوران‌ها تا بعد از دوران هخامنشی باقی نمانده است. از نمونه‌های آن هم حفظ و نگهداری سکونتگاه‌های مرتبط با حکومت‌های پیشین آن سرزمین‌ها بود که تخریب نشدند و به همان حال حفظ شدند. از طرفی حفظ زبان‌ها و مذاهب بومی ملل تابعه را نیز می‌توان در زمره حفظ و احترام به فرهنگ‌های دیگر قرار داد. با این حال که حذف و از بین بردن عناصر فرهنگی سرزمین‌ها توسط حکومت جدید نه تنها در دوران باستان بلکه در جهان امروز نیز برجای باقی است. نمونه آن هم از بین بردن تمامی عناصر فرهنگی سلسله اشکانیان توسط ساسانیان است.</p>	<p>حفظ فرهنگ‌ها: آگاهی از تغییر اجتماعی و فرهنگی، احترام به خانواده و همه اعضایش، برای فرهنگ شخصی و میراث فرهنگی جهان و دست آوردهای بشر ارزش قائل شدن (آموزش صلح یونسکو، بند ۳)</p>
<p>خود و دیگری نیز محور مورد نظر هخامنشیان در اجرای اندیشه صلح پارسی بود؛ بررسی شد که علاوه بر احترام به قوم پارس نسبت به سایر اقوام نیز با احترام رفتار می‌شد؛ شیوه بازنمایی نمایندگان اقوام در پلکان آپادانا رفتاری مهرآمیز با آنان را به تصویر کشیده که در فصل پیشین جزئیات آن مورد بررسی قرار گرفت و هیچ نمودی از بی‌احترامی و عدم همراهی و همدمی با اقوام امپراتوری در این دوران نه در متون تاریخی و نه در داده‌های باستان‌شناختی شناسایی نشده است.</p>	<p>خود و دیگری: خودآگاهی، احترام به خود، همدمی نسبت به دیگران، ملاحظه دیگران و مهربانی با آنها، اعتماد به خود و دیگران (آموزش صلح یونسکو، بند ۴)</p>
<p>احترام به برابری ملت‌ها دیگر موضوعی است که در دوره هخامنشی به طور کاملاً مبرهنی در نقوش برجسته‌ها به تصویر درآمده است. اشاره شده که با قضاوت از روی نقش برجسته‌های آپادانای تخت جمشید و نقش حمل کنندگان تخت شاهی در نقش رستم و تالار صد ستون هم چنین کتیبه‌های سلطنتی، هیچ تمایزی میان سرزمین‌های اصلی و سرزمین‌های حاشیه‌ی امپراتوری به نظر نمی‌رسد. این فرضیه هر یک از اقوام را با ظاهری برابر به نمایش می‌گذارد. بنابراین نه کتیبه‌ها و نه نقش برجسته‌ها نمایش دهنده واحدهای سیاسی اداری نیستند بلکه ابزار تبلیغاتی حکومت با هدف القای "برابری" اقوام مختلف است؛ پس می‌توان گفت هخامنشیان به نوعی به جهان وطنی نیز اعتقاد داشتند.</p>	<p>جهان وطنی یا انترناسیونالیسم: رعایت حقوق بین‌المللی؛ همه ملت‌ها در برابر قانون جهانی یکسان هستند. احترام به برابری ملت‌ها، هماهنگی منافع ملی، منطقه‌ای، بین‌المللی، آگاهی از موضوعات و مشکلات جهان و حل مسالمت‌آمیز آن (آموزش صلح یونسکو، بند ۵)</p>

<p>براساس آنچه که در یشت‌ها آمده محیط زیست برای ایرانیان چنان ارزشمند بود که ایزدی برای هر یک از عناصر محیط زیست خود همچون آتش، آب، زمین، باد، گیاه و جانوران نیک داشتند و سروده‌های این کتاب در ستایش این ایزدان و عناصر طبیعی مرتبط با آنهاست. اگر چه هخامنشیان را نمی‌توان به طور قطع پیرو آیین زرتشتی دانست اما مزدائیسیم مورد پذیرش آن‌ها نیز نمودی از حفاظت از محیط زیست را ترسیم می‌کند. مانند دفن نکردن مرگان در زمین به جهت آلوده نکردن زمین. البته به اعتقاد نگارنده باید در نظر داشت که انجام این امور بر مبنای اعتقادات مذهبی برای نیالودن زمین بوده و نمی‌توان آن را برخاسته از تفکر حفظ محیط زیست دانست. اما استفاده از تزیینات گیاهی مانند استفاده از درخت سرو در نقوش برجسته تخت جمشید به نوعی اهمیت طبیعت را برای پارسیان نشان می‌دهد.</p>	<p>حفاظت از محیط زیست: وابستگی بین افراد در طبیعت، تعهد به حفظ و بهبود محیط زیست به طوری که به نفع بقای تمام موجودات باشد. (آموزش صلح یونسکو، بند ۷)</p>
<p>مجموع عملکرد در قالب صلح پارسی برآورده کننده این مورد است</p>	<p>معنویت: صلح درونی، آزادی فکر، وجدان، آزادی عمل (آموزش صلح یونسکو، بند ۸)</p>

۵. نتیجه‌گیری

اصول اصلی فرهنگ صلح که مورد نظر یونسکو است، شامل ارزش‌ها، نگرش‌ها و الگوهای رفتاری مبتنی بر نفی خشونت و احترام به حقوق بنیادین و آزادی تمامی انسان‌هاست که قدرت آن از سلاح نخواهد بود بلکه از مشارکت گفتگو و همکاری نشات می‌گیرد و هدف آن جهانیست که در آن تنوع غنی فرهنگ‌ها در فضایی از تفاهم و شکیبایی و وحدت در کنار یکدیگر وجود دارد. بدون شک هخامنشیان بر اساس تمامی منابع تاریخی و باستان‌شناختی بر جای مانده، توانسته بودند چنین جامعه‌ای با چنین فرهنگ صلحی به مدت ۲۲۰ سال برپا کنند. آنان در کتیبه‌های خود بارها بر الگوهای رفتاری مبتنی بر نفی خشونت تأکید ورزیدند و در عمل نیز با ورود به هر سرزمینی توانستند با به کارگیری راه‌کارهای تفاهم‌آمیز بر ارزش‌های اقوام مختلف احترام بگذارند. در نتیجه هویت مستقل این اقوام مورد احترام قرار گرفت و خدشه‌ای بر آن وارد نشد که موجب ناخرسندی شود. آنها احترام به حقوق بنیادین تمامی اقوام حاضر در سرزمین خود را در راس امور قرار دادند و با عدم ورود عقاید و قوانین تحمیلی که خلاف آزادی این اقوام بود توانستند آنان را با خود هم‌مدل کنند. داریوش بزرگ در کتیبه بیستون (ستون ۴، بند ۱۳) به صراحت بیان می‌دارد که خود و دودمانش موافق حق رفتار کرده‌اند و نه به ضعیف نه به توانا زور

نورزیده/ند که نشان از محافظت تمامی افراد در قالب اندیشه صلح و برقراری فرهنگ صلح به معنای مورد نظر یونسکو دارد. در جهان هخامنشی و بر مبنای اندیشه صلح پارسی جریان‌های متنوع هر سنت، فرهنگ، زبان، مذهب و چشم‌انداز سیاسی به رسمیت شناخته شد و مورد احترام قرار گرفت که منجر به شکل‌گیری جامعه‌ای شد که در آن تنوع غنی فرهنگ‌ها در فضایی از تفاهم و شکیبایی و وحدت در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند یعنی همان هدف غایی که یونسکو از برقراری فرهنگ صلح در نظر دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی با عنوان "تحلیل اندیشه صلح و مدارا در اداره قلمرو متنوع فرهنگی دوران هخامنشی" است که توسط نگارنده در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به انجام رسیده است.
۲. جهت اطلاعات بیشتر در این باره رک: نیرگ، هنریک ساموئل (۱۳۵۹)، دین‌های ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم آبادی، تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴)، تاریخ مردم ایران پیش از اسلام، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر. یاماوچی، ادوین ام (۱۳۹۰)، ایران و ادیان باستانی، ترجمه منوچهر پزشک، تهران: ققنوس.
۳. کتیبه سه زبان پارسی، عیلامی و بابلی منقور بر یک لوح زرین و یک لوح سیمین مکشوف در پایه کاخ آپادانا (لوکوک، ۱۳۸۹: ۲۷۵).
۴. برای اطلاعات بیشتر در خصوص سازمان اداری آشوریان رجوع کنید به: Olmstead, A, (1933). History of Assyria. New York and London: Charles Scribner's Sons.
۵. Nabonidus، او آخرین پادشاه مقتدر امپراتوری بابل نو بود که در سال ۵۵۶ ق.م بر تخت نشست و با شکست از کوروش عمر این پادشاهی پایان یافت و بابل تبدیل به یکی از شهرهای نشین‌های هخامنشی شد.
۶. این اطلاعات از خود یهودی‌ها به ویژه از کتاب‌های نحمیا و عزرا به دست آمده است. فصل‌های یک الی شش سفر عزرا به حکومت کوروش پرداخته و بازسازی معبد دوم اورشلیم را شرح می‌دهد و متن فرمان کوروش را بیان می‌کند.

۳۰۸ جستارهای تاریخی، سال ۱۳، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱

۷. رویدادنامه نبونید از رویدادنامه‌های بابلی است که به بیان رویدادهای دوره فرمانروایی نبونعید، آخرین شاه بابل و پس از آن کوروش بزرگ، پادشاه هخامنشی بر اساس گاهشماری بابلی می‌پردازد.

۸. در مورد ترجمه استوانه کوروش خوانش شاهرخ رزمجو در اینجا مرجع قرار گرفته است. برای دیگر خوانش این استوانه رجوع کنید به:

Dandamayev, Muhammad A, 1993. "CYRUS iv. The Cyrus cylinder". Encyclopædia Iranica. New York: Bibliotheca Persica Press. p.521-522.

۹. جهت کسب اطلاعات بیشتر در این باره رجوع کنید به سایت موسسه به آدرس:

<https://www.i-i-p-e.org/>

۱۰. جهت دسترسی به مفاد این منشور رجوع کنید به:

<https://treaties.un.org/doc/publication/ctc/uncharter.pdf>

۱۱. جهت دسترسی به مفاد این قطعنامه رجوع کنید به :

<https://research.un.org/en/docs/ga/quick/regular/۴۶>

۱۲. جهت دسترسی به مفاد این کنفرانس رجوع کنید به:

<https://unesdoc.unesco.org/search/N-EXPLORE-۵۵fe۷۳۳-e۴-۹۰۵cdd-b۱f۶-fc۶b۵۲۲dc۱۰۰>

۱۳. برای دسترسی به مفاد این منشور رجوع کنید به :

<https://en.unesco.org/news/75-years-ago-unescos-constitution-adopted>

۱۴. برای دسترسی به ترجمه فارسی مفاد اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل رجوع کنید به :

<https://iran.un.org/fa/25935-alamyh-jhany-hqwq-bshr>

15. International Bureau of Education, Unesco (1999). Educational Innovation and Information. Geneva: IBE

کتاب نامه

اشرفی، داریوش. (۱۳۹۳)، "تفسیر جدید از صلح و امنیت بین‌المللی و تاثیر آن بر مفهوم حاکمیت ملی". فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال ۱۵، شماره ۴۲، صص ۱۰۹-۸۳

بررسی اندیشه صلح پارسی هخامنشیان ... (مهسا ویسی) ۳۰۹

ایسرائل، ژرار. (۱۳۸۲)، کوروش بزرگ، بنیان‌گذار امپراتوری هخامنشی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ چهارم، تهران: ققنوس.

بختورتاش، نصرت‌الله. (۱۳۵۱)، بنیاد استراتژی در شاهنشاهی هخامنشی، تهران: موسسه مطبوعاتی عطایی.

براتعلی پور، مهدی. (۱۳۹۳)، "صلح دموکراتیک و چندگونگی فرهنگی مردمان". فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره ۲۱، صص ۲۴۵-۲۱۹.

بروسیوس، ماریا. (۱۳۸۸)، *ایران باستان*، ترجمه عیسی عبدی، تهران: ماهی.

بروسیوس، ماریا. (۱۳۹۰)، *ایرانیان عصر باستان*، ترجمه هایده مشایخ، تهران: هرمس.

بریان، پی‌یر. (۱۳۸۶)، *وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشیان*. ترجمه ناهید فروغان. تهران: نشر اختران.

بریان، پی‌یر. (۱۳۸۱)، *امپراتوری هخامنشی ج ۱ و ۲*. ترجمه ناهید فروغان. ج دوم، تهران: نشر فرزانه. نشر قطره.

بریان، پی‌یر. (۱۳۸۸)، "قدرت مرکزی و چند مرکزی فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی"، نقل در: هلن سانسیسی وردنیورخ، *تاریخ هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، جلد یک، تهران: توس. ص ۳۱-۷۴

بریان، پی‌یر. (۱۳۸۸)، "قوم طبقه حاکم و جمعیت‌های تابع در شاهنشاهی هخامنشی؛ بررسی مصر"، نقل در: هلن سانسیسی وردنیورخ و همکاران. *تاریخ هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، جلد سه، تهران: توس. ص ۲۰۳-۲۵۲.

بریان، پی‌یر. (۱۳۹۱)، "از کوروش تا اسکندر تاریخ شاهنشاهی ایران"، نقل در پی‌یر بریان، *تاریخ هخامنشیان* دانشگاه خرونینگن، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، جلد دهم بخش اول، تهران: توس.

پورعبدالله، حبیب‌الله. (۱۳۸۶)، *تخت جمشید از نگاهی دیگر*. تهران: کلههر.

داندامایف، محمدع. (۱۳۹۴)، *تاریخ سیاسی هخامنشی*، ترجمه فرید جواهرکلام، چاپ دوم، تهران: فرزانه روز.

دستوری، مژگان و امینایی، اکرم. (۱۳۹۱)، *فرهنگ صلح در یونسکو گرایش‌ها و چالش‌های عرصه جهانی*، تهران: منشور فرهنگ صلح.

رزمجو، شاهرخ. (۱۳۸۹)، *استوانه کوروش بزرگ*، تهران: فرزانه روز.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴)، *تاریخ مردم ایران پیش از اسلام*، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.

فاگل‌سانگ، ویلم. (۱۳۹۷)، *هخامنشیان بر مبنای مدارک ایران شرقی*، ترجمه خشایار بهاری، تهران: فرزانه روز.

فلاح‌نودهی، معصومه. (۱۳۸۸)، "بررسی مولفه‌های آموزش صلح یونسکو در اسناد و مدارک جمهوری اسلامی ایران (۸۵-۱۳۸۳): سند چشم‌انداز بیست‌ساله نظام جمهوری اسلامی ایران، اهداف کلی آموزش و پرورش ایران، اهداف دوره متوسطه"، دو ماهنامه علمی پژوهشی دانشگاه شاهد، سال ۱۶، شماره ۳۶، صص ۶۸-۵۵.

کورت، آملی. (۱۳۸۵)، *هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ چهارم، تهران: ققنوس.
گارثویت، جین رالف. (۱۳۸۷)، *تاریخ سیاسی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا کنون*، ترجمه‌ی غلامرضا علی‌بابایی، تهران: اختران.

گزنفون. (۱۳۴۲)، *کوروشنامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: نشر کتاب.
لوکوک، پی‌یر. (۱۳۸۹)، *کتیبه‌های هخامنشی*، چ سوم، تهران: فرزانه روز.
میدوز، اندرو. (۱۳۹۲)، "دستگاه اداری شاهنشاهی هخامنشی"، ترجمه آندرو آر، نقل در جان کرتیس و نایجا تالیس، *امپراتوری فراموش شده جهان پارسیان باستان*، به کوشش فرخ مستوفی، تهران: کتاب‌آمه.

نیبرگ، هنریک ساموئل (۱۳۵۹)، *دین‌های ایران باستان*، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.

هرودوت. (۱۳۸۴). *تاریخ هرودوت*. ترجمه و حواشی هادی هدایتی. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران. (مجموعه ۶ جلدی).

هژیری نویری، علیرضا. ویسی، مهسا. (۱۳۹۲)، *هخامنشیان در آسیای صغیر با تکیه بر داده‌های باستان‌شناسی*. تهران: پردیس دانش.

هینتس، والتر. (۱۳۹۶)، *داریوش و ایرانیان تاریخ و فرهنگ تمدن هخامنشی*، ترجمه پرویز رجبی، تهران ماهی.

والزر، گرلد. (۱۳۵۲)، *نقوش اقوام شاهنشاهی هخامنشی بنابر حجاری‌های تخت جمشید*، ترجمه دوراسمودا خوب‌نظر، با همکاری ع. شاپور شهبازی، شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی.

ویسهوفر، یوزف. (۱۳۷۸)، *ایران باستان (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد)*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ سوم، تهران: ققنوس.

یاماوچی، ادوین ام (۱۳۹۰)، *ایران و ادیان باستانی*، ترجمه منوچهر پزشک، تهران: ققنوس.
یونگ، پیتر. (۱۳۳۵)، *داریوش یکم پادشاه پارس‌ها*، ترجمه داود منشی‌زاده، تهران: دانشگاه تهران.

- Bill, A., (2010). "Achaemenids in the Caucasus". In: Neiling, J and Rehm, E. Achaemenid Impact in The Black Sea Communication of Powers. Aarhus University Press. pp.
- Brosius, M, (2012). "Persian Diplomacy Between "Pax Persica" and "Zero- Tolerance", in: J. Milker (ed.), *Maintaining Peace and Interstate Stability in Archaic and Classical Greece*, Germany: verlagAntike, pp 150-163.
- Brosius.M. (2010). "Pax Persica and peoples of the Black Sea Region: Extent and Limits of Achaemenid Imperial Ideology". In J. Neiling and E. Rehm (eds), *Achaemenid Impact in The Black Sea Communication of Powers* (Aarhus), 29-40.
- Dandamaev.M.A., and Lukonin, V.G., (1989). *The Culture and Social Institutions of Ancient Iran*, Cambridge
- Dandamayev, Muhammad A, (1993). "CYRUS iv. The Cyrus cylinder". *Encyclopedia Iranica*. New York: Bibliotheca Persica Press. p. 521-522.
- Fujikane, H., (2003). "Approaches to global education in the United States, the United Kingdom and Japan". *International Review of Education*, 49(1/2), 133-151.
- Hall, J, (1996), *illustrated dictionary of symbols in eastern and western art*, Routledge
- Jenkins, T, (2008), "International Institute on peace Education: Twenty-six years modeling critical, participatory peace pedagogy". In *Factis Pax: Journal of peace Education and social Justice* 2 (2): 166-174
- Olmstead, A, (1933). *History of Assyria*. New York and London: Charles Scribner's Sons
- Root, M, C, (1979). *The King and Kingship in the Achaemenid Art*. Acta Iranica 19. Leiden: Brill.
- Root, M.C., (1990). "Circles of artistic programming: Strategies for studying creative process at Persepolis" in: Gunter, A., (ed), *Investigating Artistic Environments in the Ancient Near East*, Washington D.C., 115-139.
- Tuplin, Christopher., (2017). "War and Peace in Achaemenid Imperial Ideology". *Electrum*, Vol 24, pp 31-54.
- Vander Spek, R. J. (2014). "Cyrus the Great, Exiles, and Foreign Gods. A Comparison of Assyrian and Persian Policies on Subject Nations". In M. Kozuh, W.F.M. Henkelman, C.E. Jones, C. Woods, "Extraction and Control: Studies in Honor of Matthew W. Stolper", Chicago: The Oriental Institute of the University of Chicago.
- Wiesehöfer, J. (2006). *Das frühe Persien. Geschichte eines antiken Weltreichs*. (Dritte Auflage. München: Verlag C.H. Beck
- Wiesehöfer, J. (2009). "The Achaemenid Empire", in *The Dynamics of Ancient Empires*. eds. I Morris and W Scheidel; Oxford: Oxford University Press, 66-98.
- Wiesehöfer, J. (2007). "The Achaemenid Empire in the Fourth Century BCE: A Period of Decline?" In *Judah and the Judeans in the fourth century B.C.E.; [an international conference ... held at the University of Münster, 12 - 15. August 2005]* Year: 2007, Pages: 11-30.